

بدیع و جلوه‌های معنای آن درسوره مریم از دیدگاه فریقین

■ علی اسودی

عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه مذاهب اسلامی

aaswadi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۷/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۱/۱



۱۷

مجله علمی-پژوهشی بدیع و جلوه‌های معنای آن
شماره ۳۳- پاییز ۱۳۹۲

چکیده

بدیع یکی از مهم‌ترین آرایه‌های بلاغی در علم بلاغت است و یکی از سه قسم اصلی علم بلاغت به شمار می‌رود، اما متأسفانه همواره به عنوان پیرایه‌ای لفظی برای ایجاد زیبایی و تنوع و یا آهنگین کردن سخن معرفی شده است. در این مقاله به مسائل بلاغی سوره مریم با رویکرد آرایه‌های بدیعی پرداخته می‌شود که در مورد بدیع، بر طباق، التفات و تکرار تأکید شده است. همچنین به تکرارهای موجود در این سوره پرداخته شده است. این بررسی بدون شک تنها به برخی از قضایای معنوی این سوره اشاره کرده است و باید اذعان کرد که قرآن اعجازی زاید الوصف دارد که عجز انسان مانع از درک آن می‌شود؛ زیرا هرگاه پژوهشگر بخواهد بخشی از این دریا را شناسایی کند، از قسمتی دیگر بازمی‌ماند و با دریایی مواجه می‌شود که پایانی ندارد و این امر بیانگر معجزه جاوید بودن قرآن کریم است. در این تحقیق از کتابهای اعراب، تفسیر و بلاغت به منظور پرده برداشتن از این حقایق ژرف بهره گرفته شده است. در این بررسی مشخص گردید استفاده از طباق و جناس، نه تنها از باب آرایه‌های لفظی، بلکه موضوعی مؤثر بر معنای محوری سوره است. همچنین میزان تکرار افعال در صیغه‌های ماضی، مضارع و امر دارای معنایی قابل تأمل است. تکرار واژه‌های الله، الرحمن و رب نیز به ترتیب آماری متناسب با فضای رحمت و تدبیر امور، از جانب خداوند در موضوعات مطرح شده در آیات است.

کلیدواژه‌ها: قرآن، بدیع، تکرار، جناس، طباق.



مقدمه

علمای بلاغت از دیرباز به تبیین فنون بلاغی و تعریف انواع آن پرداخته‌اند و در مورد بدیع کتابهای فراوانی تألیف و تصنیف شده است. از اواخر عصر عباسی و در عصر انحطاط به طور خاص به بدیع و استفاده از آن در میراث ادبیات عربی اهتمام صورت پذیرفته است. باید خاطر نشان ساخت که استفاده از بدیع در قرآن همانند استفاده تکلف‌آمیز در برخی عصور و نزد برخی شعرا، امری عارض که برای زینت‌بخشی عبارات و جمله‌ها به کار رود، نیست، بلکه کاملاً مناسب و در جای خود به کار رفته است و نبود آن در عبارتها و جمله‌هایی که آمده، باعث خلل معنای مد نظر می‌شود، همان‌گونه که استفاده ناپجا از آنها باعث این امر می‌شود. فنون بدیع به طور کلی دو دسته‌اند: لفظی و ظاهری و عمیق، که ما در این پژوهش عمدتاً به آرایه‌هایی بدیعی همانند طباق، تکرار، مقابله و غیره پرداخته‌ایم که از دسته دوم می‌باشند.

در میان کتابهای بلاغت به موضوع بدیع به عنوان پیرایه‌ای لفظی و نه امری تأثیرگذار بر معنا پرداخته شده و بیشتر نویسندگان صاحب‌نظر در این باره به تشریح انواع و اشکال و مثال‌های آن پرداخته‌اند، و تنها عده معدودی از کتب بلاغت همچون *دلائل الاعجاز* و *اسرار البلاغه* جرجانی و برخی کتب معاصر، به معناشناسی علم بدیع و کارکرد آن در زبان عربی به صورت کلی و قرآن کریم به طور خاص پرداخته‌اند. در ادامه به تبیین برخی جوانب معنایی بدیع در قرآن کریم پرداخته می‌شود.

طباق و انواع آن و دلالت معنایی

«طباق» در لغت به معنای مطابقت و تساوی میان دو چیز می‌باشد. مطابقت میان دو چیز یعنی آنها را در یک سطح و اندازه قرار دادن.^۱ اما در اصطلاح به معنای کاربرد دو معنای متضاد در یک جمله و عبارت گفته می‌شود و به معنای «جمع میان دو معنای مخالف می‌باشد».^۲ باقلانی در این باره می‌گوید: «اغلب علما معتقدند طباق ذکر یک چیز به همراه متضاد آن می‌باشد، همانند روز و شب و

سپید و سیاه».^۳ عبدالفتاح لاشین در تعریف آن می‌گوید: «اجتماع دو معنای متضاد از جمله، آرایه‌های بدیعی است که علمای بلاغت آن را طباق نامیده‌اند؛ زیرا شنونده دو معنای متفاوت و متضاد را باهم مطابقت می‌دهد».^۴ تقریباً در اکثر آیات سوره مریم طباق به چشم می‌خورد و نمونه‌های مختلفی از آن دارد، همچون طباق میان دو اسم، طباق میان دو ضمیر، طباق میان دو حرف و یا طباق میان دو فعل که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد. برای مثال در آیات ۴۴ و ۴۵ سوره مریم دو کلمه «عصیا» و «ولیا» باهم طباق دارند، که به هم‌آوایی در آهنگ و همسویی و هماهنگی در معنی دلالت دارد. در آیه اول هشدار نسبت به نافرمانی از خدا و در آیه دوم هشدار نسبت به ولایت شیطان است و این اجتماع در دو آیه ادامه این هشدار و بیم‌دهی است.

۱) طباق میان دو اسم

کلمات «السموات» و «الأرض» در دو آیه «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا»^۵ و «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا»^۶ به کار رفته‌اند. این دو واژه در قرآن کریم بسیار تکرار شده است که در اغلب اوقات کنار هم آمده‌اند؛ زیرا در این دو، حوادث و امور دنیایی رخ داده و می‌دهد و خواهد داد. اموری همچون خلقت، خلقت انسان و پایان خلقت که با تأمل در آنها می‌توان فهمید که مجاورت این دو واژه به صورت مکرر در قرآن کریم، نشانگر اهمیت والای آنها در امر خلقت کون و هستی است، که هستی با وجود آن دو رخ داده است و با پایان عمر آنها به پایان می‌رسد. طباق میان این دو واژه معنوی است که در بالایی و پایینی تبلور پیدا می‌کند؛ چون آسمان از لفظ سمو و أرض برعکس آن دلالت بر پایینی و حضیض دارد.

۲) طباق بین دو فعل

اجتماع میان دو صیغه ماضی و مضارع در آیه هشت سوره مریم «قَالَ رَبُّ أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا»^۷ بین دو فعل «یکون» و «كانت» رخ داده است. آیه سخن

۳. اعجاز القرآن، ص ۸۰.

۴. البدیع فی ضوء اسالیب القرآن، ص ۲۲.

۵. مریم، ۶۵.

۶. مریم، ۹۳.

۱. البلاغة و الاسلوبیة، ص ۱۹۰.

۲. جواهر البلاغة، ص ۲۳۱.

زکریای نبی است و این بدان خاطر است که صیغه کانت اشاره به قطعیت عاقر بودن همسر تا مرحله ضعف و پیری است و صیغه یکون امید و خوش بینی را بیان می کند و چون به همراه غلام به کار رفته است، امید به حصول این امر را بیان می کند. لازم به ذکر است که این آیه سرشار از طباق می باشد؛ «یکون - کانت»، «غلام - عتیا» و «المرأة - الزوج» که اجتماع همه آنها یکی پس از دیگری حالتی ویژه از هماهنگی معنایی دارد؛ زیرا بعد از نازایی، ولادت و بعد از ناامیدی، امید و تجدد تجسم پیدا می کند.

«ولدت»، «یموت» و «یبعث» در دو آیه «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا»^۷ و «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا»^۸ که در این دو آیه طباق تصاعدی وجود دارد؛ زیرا ابتدا ولادت سپس مرگ و سپس برانگیختن است، اولی به دومی ختم می شود و دومی به سومی، اما سومی به اول یا اولی به سومی مستقیماً منتهی نمی گردد و مرگ متضاد ولادت و بعثت متضاد مرگ است. در آیه اول سلام خداوند به یحیی در هنگام ولادت و مرگ و بعثت است و در آیه دوم به زبان حضرت عیسی است که برای بیان فزونی قدردانی و تکریم عیسی است. ذکر این سه واژه به صورت متوالی، بیان ایجازی در ذکر سنت هستی می باشد که تغییرناپذیر است.

«كفروا» و «آمنوا» در آیه «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلَّذِينَ آمَنُوا» که صیغه دو فعل ماضی است و بر جایگاه کفر و ایمان و کفار و مؤمنان دلالت دارد که از قدیم بوده است و تا روز قیامت ادامه خواهد داشت و این طباق در قرآن کریم بسیار تکرار شده است، مانند «فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا»^۹ و همواره پیروزی از آن اهل ایمان و نابودی از آن اهل کفر می باشد و سیاق آیه بیانگر این است که اهل کفر در صدد بیان همسانی خود با مؤمنان می باشند، اما در ادامه آیه به هلاکت و نابودی آنها اشاره می شود.

۳) طباق میان دو حرف

رازی در تفسیر آیه «وَهَزَىٰ إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ

عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا»^{۱۰} در استفاده دو حرف «إلَيْكَ» و «عَلَيْكَ» گفته است: ممکن است معنای «هزى إليك بجذع» به معنای «هزى عليك بجذع النخلة» باشد؛ یعنی معنای استعلا^{۱۱} قرطبی گفته است: خرماها در دستان وی قرار داده است و هیچ کدام از آنها زمین نیافتاده است و استفاده آن کاملاً مناسب و ملائم است که تلاش برای تکان دادن با حرف «إلى» به کار رفته است، اما افتادن خرماها به راحتی و با حرف «على» به معنای واقعی به کار رفته است. اگر یکی از دو واژه به جای دیگری به کار می رفت، معنا دچار خلل می شد.^{۱۲}

۴) طباق میان دو ضمیر

در آیه ۷۰ سوره مریم «ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا»، بین دو ضمیر «نحن» و «هم» التفات وجود دارد، اما نکته جالب این است که لفظ «نحن» برای جل جلاله به کار رفته که دال بر عظمت و عزت است و ضمیر «هم» برای تنزیل شأن و تحقیر اهل دوزخ استفاده شده است، که در ضمیر اول تبلیغ و فراخوانی برای مسلمانان و به منظور تدبیر و عبرت گیری و در ضمیر دوم هشدار و بیان سرنوشت سرپیچی کنندگان از امر خداوند است.

مقابله

مقابله هماهنگی میان چند معنی با نظایر آن و معناهای متضاد با آنها است.^{۱۳} برای مثال در آیات «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا. وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرُءَا»^{۱۴} بین کلمات «نحشر - نسوق، متقین - مجرمین، الرحمن (جنّة) - جهنم، فدا - ورداً» مقابله وجود دارد.

طبرسی در تفسیر خود در مورد آیه اول گفته است: «روزی که ما هرکس که خداوند را به خاطر اطاعت در نظر گرفته است و از گناهان دوری کرده به سوی خداوند یعنی بهشت خداوند جمع می کنیم و اینان در این روز به صورت مجموعه هایی از مردم می باشند».^{۱۵} همچنین

۱۰. مریم، ۲۵.

۱۱. تفسیر فخر رازی، ج ۲۱، ص ۲۰۶.

۱۲. الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۱، ص ۱۹۵.

۱۳. جواهر البلاغة، ص ۲۳۱.

۱۴. مریم، ۸۵ و ۸۶.

۱۵. مجمع البیان، جزء ۶، ص ۸۲۰.

۷. مریم، ۱۵.

۸. مریم، ۳۳.

۹. یونس، ۱۰۸.





در مورد آیه دوم گفته است: «و مجرمان را بر حرکت به سمت جهنم همانند شتران تشنه تشنه می‌رانیم و شتر تشنه ورد نامیده شده است؛ چون شتر تشنه می‌خواهد که وارد آب شود و سیراب گردد و برخی می‌گویند ورد به معنی نصیب است؛ یعنی اهل جهنم نصیبشان جهنم است».^{۱۶} موارد دیگری از طباق هم در سوره مذکور آمده است که عبارتند از: «و کان و لم یکن» در آیات ۱۳ و ۱۴، «یکون و لم اک» در آیه ۲۰، «فکلی و اشربی» در آیه ۲۶، «و اجعلنی و لم یجعلنی» در آیات ۳۱ و ۳۲، «أسمع و ابصر» در آیه ۳۸، «لایسمع و لایبصر» در آیه ۴۲، «جاءنی و لم یأتک» در آیه ۴۳، «علیک و لک» در آیه ۴۷، «ما تدعون أذعو» در آیه ۴۸، «أضاعوا ابتاعوا» در آیه ۵۹، «بین ایدینا و ما خلقنا» در آیه ۶۴، «من و علی» در آیه ۶۹، «ننجی و نذر» در آیه ۷۲، «لهم و علیهم» در آیات ۸۱ و ۸۲، «علیهم و لهم» در آیه ۸۴، «منهم و لهم» در آیه ۹۸ و «نحن نسمع» در آیه ۹۸.

التفات و دلالت آن در سوره

التفات دارای ارزش بیانی والایی است که در زمینه خلق و ابداع اهمیت بسیار دارد، به طوری که نکاتی از آن را در زمره مباحث علم معانی آورده‌اند، در حالی که برخی آن را از انواع بدیع می‌دانند که شاید به خاطر دوگانه بودن معنایی آشکار آن است که در حقیقت در پی حرکت ذهن و انتقال آن از یک معنی به معنای دیگر و از اسلوبی به اسلوبی دیگر و مخالف اسلوب اول است.^{۱۷}

۱) التفات در ضمیرها

در آیه پنج سوره مریم «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» عبارات «خفت، کانت، فهب، أنا، هی، أنت» به کار رفته است. در ابتدا زکریا از حالت خود به صیغه متکلم حرف می‌زند، سپس به سخن درباره همسرش که نازا است، می‌پردازد و سپس خداوند را مورد خطاب قرار می‌دهد و از وی کمک و یاری می‌خواهد که هر ضمیر با دیگری متفاوت است و بیانگر حالت روحیه مضطرب زکریای پیامبر در این لحظه است و این تنوع ضمیر بیانگر این معنا است؛

۱۶. همان.

۱۷. البلاغة و الاسلوبیة، صص ۲۰۴ و ۲۰۵.

یعنی وجود ضمائر مختلف در این آیه بیانگر این تشویش درونی است.

در آیه ۱۲ همین سوره «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» عبارات «خذ، آتیناه، أنت، نحن، هو» آمده است و مخاطب از انتقال مستقیم از خطاب زکریا به بیان ذات خداوند جل جلاله غافلگیر می‌شود و در یک کلمه متفاوت آمده است. «آتیناه» اولی برای متکلم و دومی برای غایب، و این انتقال از ندای مخاطب به صیغه غایب «خذ»، به منظور ایجاد لرزش و تحرک برای ذهن مخاطب است؛ زیرا امری که یحیی بدان مکلف شده، امری آسان و هموار نیست؛ چون حکم و تقوی و بر به والدین و دوری از ظلم و نافرمانی مستلزم یک لرزش و تلنگر روحی و فکری عمیق می‌باشد و این مسئله با تغییر ضمائر قابل درک می‌باشد. لازم به ذکر است سیوطی در الاتقان در بحث فرق میان ایتاء و اعطاء چنین می‌گوید: «بسیاری در تمییز میان اعطاء و ایتاء عاجزند و برای من مشخص شد که ایتاء از اعطاء در دلالت قوی‌تر است؛ چون در اعطاء گفته می‌شود «أعطانی فعطوت»، اما در ایتاء گفته نمی‌شود «آتانی فأتیت». اصولاً ایتاء برای امور مهم و بامنزله به کار می‌رود».^{۱۸}

۲) التفات در ضمائر افعال وارده

در آیه ۳۵ سوره مریم «مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَدِّ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» عبارات «کان، يتخذ، قضی، يقول، کن، فیکون» به کار رفته است. ضمیر از ماضی به مضارع، از مضارع به ماضی و سپس از ماضی به مضارع و سپس امر و بعد مضارع انتقال یافته است (هو، هو، هو، هو، أنت، هو).

انتقال در این صیغه‌ها به انتقال زمانی هر یک می‌انجامد، که دلالت‌های گسترده و قابل تأمل است و حاوی سرّی عظیم در این آیه می‌باشد و استفاده از صیغه ماضی «ما کان» برای تنزیه قطعی جل جلاله در مورد اینکه برخی عیسی را فرزند وی می‌دانستند، می‌باشد و کائنات با سخن «کن»، پدید می‌آیند و تحقق هستی آنها با اراده خداوند است نه با کمک و فرزند. انتقال از ضمیر «هو» بعد از چند بار تکرار به ضمیر «أنت» و سپس بازگشت مجدد به

۱۸. الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۹۶.

ضمیر «هو» طرف دیگر این التفات است که با طرف اول تناسب و هماهنگی دارد و استفاده بسیار از افعال متنوع در این آیه حاکی از بار و ظرفیت معنایی موجود در آیه است و هرچند اکثر ضمائر غایب‌اند، اما قبل از ضمیر آخر به ضمیر مخاطب التفات شده تا به اهمیت و بزرگی مسئله اشاره شود. اکنون به برخی دیگر از التفات در بین افعال اشاره می‌شود:

۱. از ماضی به مضارع در آیه ۳۳: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا».

۲. از ماضی به مضارع و سپس امر در آیه ۴۳: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ».

۳. از ماضی به امر و سپس ماضی و بعد مضارع در آیه ۷۵: «قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا».

۴. از ماضی به مضارع در آیه ۹۸: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ يُحْسِنُ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا».

۳) التفات در ضمائر

از مخاطب به غایب در آیه ۷: «يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا».

از غیبت به مخاطب در آیه ۱۱: «فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا».

از مخاطب به غایب در آیه ۱۶: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّخَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْفِيًّا».

از غایب به متکلم سپس غایب در آیه ۱۷: «فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا».

از متکلم به مخاطب در آیه ۶۴: «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِالْأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا».

از متکلم به غایب در آیه ۸۳: «أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمُ أَرْأُ».

همچنین آیه ۷۰: «ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا».

متکلم به مخاطب در آیه ۹۷: «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِئُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا».

در بیان علت التفات، زمخشری چنین می‌گوید: «عدول

از یک روش به روشی دیگر باعث هوشیاری شنونده و طراوت و تنوع در خطاب و بیان است؛ چون شنونده ممکن است از یک اسلوب و سبک بیان خسته شود و با التفات این خستگی رفع می‌شود و گوش سپردن به سخن را به همراه دارد»^{۱۹}.

جناس

منظور از جناس همان هم‌آوایی و تجانس دو واژه در تألیف حروفشان، یا اشتقاق یا معنی می‌باشد و تکرار در جناسها در این سوره کاملاً نمود پیدا می‌کند.^{۲۰}

کلمه «كذالك» در آیه ۹ و «كذلك» در آیه ۲۱ جناس غیر تمام که در اولی کاف مفتوح به تناسب با ریک و در

دومی به تناسب با ریک آمده است که اگر صیغه دوم کذالك نیز مفتوح می‌آمد، خللی در معنا نبود، اما این کلمه مکسور آمده تا از نظر معنی و دلالت و تأثیرگذاری جلوه‌گر شود و ملاحظات خاص هر طرف را رعایت کرده

باشد. در آیه ۲۳ «نسیاً منسیاً»، آیه ۲۶ «انسیاً» و آیه ۶۴ «نسیاً» آمده است که در آیه اول بین نسیاً و منسیاً

جناس وجود دارد و غیر تام است و هر دو دال بر نسیان است، اما آوردن منسیاً به خاطر عمق و بعد نسیان است و فرونی تأکید رخداد امر نسیان است به حدی که مردم آن

را فراموش کرده‌اند، نه اینکه خود را به فراموشی بزنند. اما کلمه انسیاً تناسب وزنی با منسیاً دارد و در آیه سوم نسیاً از ماده نسیان آمده که برای نفی نسیان از جل جلاله آمده است که هم تناسب معنایی و هم وزنی با آیه اول دارد.

در آیات ۵ «ولیاتاً»، ۴۵ «ولیاتاً»، ۴۶ «ملیاتاً» و ۵۰ «علیاتاً» جناس موجود غیر تام است که جناس با نهایت دقت در

ترکیب و ساختار و تأثیرگذاری استفاده شده است که استفاده از جناسها با رعایت کامل معنی و عدم خلل آن در معنی یک فضای موسیقی تأثیرگذار در آیات را به نمایش

می‌گذارد که تغییر در حرف اول این کلمات باعث تغییر در معنا می‌شود. ولی با ملی و علی باهم متفاوت‌اند که معنایی متفاوت دارند هرچند از نظر وزن و صدای حروف

شبهه به هم هستند.

۱۹. البلاغة والاسلوبية، ص ۲۰۷.

۲۰. اعجاز القرآن، ص ۸۳.





در آیه ۵۹ «فَخَلَفَ خَلْفَ» آمده که جناس شبه تام بین دو واژه است؛ چون حرکات مانع جناس تام می‌شود که در واقع جناس اشتقاق است که این تغییر حرکات باعث تغییر دلالت و معنایی است. اولی فعل ماضی و دومی مصدر است. با اینکه خَلْف بعد از متقدم می‌آید، اما در آیه «من بعد هم» بعد خَلْف آمده است، تا معنا و مفهوم را مورد تأکید قرار دهد و دلالت بر این مسئله دارد که این «خلف» که با مشخصه رفتار فاسد ذکر می‌شوند، بلامشابه به پدران صالحان خود که خاشع و متذکر بوده‌اند، می‌باشند.^{۲۱} استفاده از جناس در اینجا نهایت دقت در این امر را آشکار می‌سازد.

در آیات ۸ و ۶۹ «قَالَ رَبِّ أُنْسِي يَكُونُ لِي غُلَامًا وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا» «ثُمَّ لَنُنزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» در مورد عتیا آیه اول، صاحب تفسیر کاشف گفته است: حالتی که انسان در بزرگسال به حد خشکی مفاصل و استخوانها برسد؛ اما در مورد دوم معنای تکبر و تمرد اراده می‌شود که دو کلمه با اینکه از نظر لفظ یکی هستند، اما از نظر معنا باهم متفاوت‌اند.^{۲۲}

ترادف معنایی (تکرار مدلول و اختلاف الفاظ دال بر آن)

تکرار مدلول و اختلاف دو لفظ دال بر یک معنای مشترک و نزدیک، ترادف نامیده می‌شود و به معنای تعدد الفاظ هم‌معنا یا دلالت کلمات مختلف بر یک معنا است که از دو دیدگاه بررسی می‌شود. ۱. ترادف موجود در خود سوره ۲. ترادف موجود در برخی از آیات این سوره با برخی آیات دیگر در قرآن کریم.

۱) ترادف در آیات سوره

دو کلمه «عصیا» در آیات ۱۴ و ۴۴ و «شقییا» در آیات ۴۸ و ۳۲ که هر دو بر انحراف، نافرمانی، بد رفتاری و دور از حق دلالت دارند و تکرار بیش از یک بار آنها در سوره دال بر اهمیت آنچه در خود دارند، می‌باشد؛ زیرا به منظور طرد کفار و عبرت گرفتن مؤمن به کار می‌روند و البته

لازم به ذکر است عصبان از ذات شروع می‌شود و نهایت و مغبت آن چیز دیگری است، اما شقاء از ذات شروع شده و به آن نیز منتهی می‌شود.

«تنشَقَّ» در آیه ۹۰ و «بِطَفْرُنَ» در آیه ۹۱، این دو واژه تقریباً به یک معنا هستند، هر چند خداوند تبارک و تعالی انشقاق را مختص زمین و انفطار را در این سوره مخصوص آسمان قرار داده است، اما در سوره انشقاق خداوند فرموده است: «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ»^{۲۳} و استفاده از این دو واژه جهت شدت و وخامت چیزی است که کفار از آن سخن می‌گویند. جمادی که احساس و شعور ندارد، تحت تأثیر این سخنان شکافته می‌شود و این اسلوب حس‌بخشی به جمادات «بر این امر که انسان جرئت کاری را پیدا می‌کند که دیگر مخلوقات جرئت آن را ندارند، دلالت می‌کند. همان‌گونه که او این جرئت را نسبت به خالق خود پیدا می‌کند و مرتکب معاصی و اقوال کفرآمیز می‌شود، به طوری که آسمانها و زمینها تنها به واسطه شنیدن آن از هم شکافته می‌شود و این خشم خدایی نه از برای افراد مشخص است که این قول را دارند، بلکه به خاطر نفس این قول شرک که تبدیل به دیانت و اعتقاد آنها شده است، می‌باشد که میلیونها انسان یکی پس از دیگری (نسلی پس از دیگری) به آن معتقد گشته‌اند»^{۲۴}.

در مورد دو عبارت «أحصاهم» و «عدهم» در آیه ۹۴ صاحب مجمع البیان چنین گفته است: «یعنی خداوند جزئیات و تعداد آنها را می‌داند؛ زیرا هیچ چیز از احوالات ایشان بر وی پوشیده نیست و مخفی نمی‌باشد»^{۲۵} و بیانگر این است که دو واژه به یک معنا هستند و استفاده پشت سر هم این‌گونه واژه‌های متشابه دلالت بر شمولیت و اظهار اهمیت موضوع دارد؛ زیرا خداوند بر همه چیز آگاه است و چیزی را فراموش نمی‌کند و هیچ چیز بر او مخفی نمی‌ماند و این اسلوب (ترادف) در این سوره مکرراً استفاده شده است که برخی از آنها را بدون تعلیق ذکر می‌کنیم: «لنحشرنهم و لنحضرنهم» در آیه ۶۸، «خیر و أحسن» در آیه ۷۳، «وفدا و وردا» در آیه ۸۶ و «نحشر

۲۳. انشقاق، ۱.

۲۴. تفسیر الکاشف، صص ۲۰۰ و ۲۰۱.

۲۵. مجمع البیان، ج ۵، ص ۸۲۲.

۲۱. تفسیر الکاشف، ج ۵، ص ۱۸۹.

۲۲. همان، ج ۵، ص ۱۷۰.

و نسوق» در آیات ۸۵ و ۸۶.

۲) ترادف میان برخی آیات از سوره مریم و آیاتی از سوره دیگر قرآن

اگر به دو لفظ زوج و امرأة دقت کنیم، درمی‌یابیم که زن تا زمانی که فرزندی نزاییده، امرأة است؛ چون هدف و حکمت زوجیت را که زاییدن است، ندارد، بنابراین تا قبل از زاییدن آمده است: «وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا»^{۲۶} اما بعد از اعطای فرزند به زکریا در آیه «فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ»^{۲۷} آمده است.^{۲۸}

در آیه ۲۰ سوره مریم «وَلَمْ يَمَسَّ سِنِي بَشَرٍ» مس به معنای جماع آمده که در آیه ۲۳۶ بقره نیز آمده است: «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ». در این دو آیه مذکور مس به معنای جماع ذکر شده است.

تعداد تکرارها و دلالت معنایی آن

طبق بررسی آماری در کلمات سوره مریم، نقاط قابل تأملی نمایان گردید که حاکی از انتخاب دقیق و نیکو و بجا در چیدمان و ساختار کلامی این سوره دارد که به شرح ذیل می‌باشد:

۱) افعال

مجموع کلمات	۹۶۴
مجموع افعال	۲۴۱
نسبت به کل افعال ۴۹٪	۱۱۸
مجموع افعال ماضی	۹۸
نسبت به کل افعال ۴۱٪	۲۵
مجموع افعال امر	۱۴
تکرار فعل ماضی (قال)	۳
تکرار فعل مضارع (قال)	۲
تکرار فعل امر (قال)	۲۶
تکرار فعل ماضی (کان)	۱۲
تکرار فعل مضارع (کان)	۱
تکرار فعل امر (کان)	۲۳٪
نسبت فعل ماضی کان به نسبت کل فعلهای ماضی	۱۶٪
نسبت فعل ماضی و مضارع و امر کان نسبت به همه فعلها	۱۲٪
نسبت فعل حال نسبت به فعلهای ماضی	۹٪
نسبت فعل ماضی، مضارع و امر به بقیه فعلها	

۲۶. مریم، ۵.

۲۷. انبیاء، ۹۰.

۲۸. الايضاح فی الترادف، ص ۵۴.

مشخص می‌شود افعال ۲۵ درصد؛ یعنی یک چهارم کلمات سوره را تشکیل می‌دهند، که دال بر پویایی و نشاط حاکم بر سوره است. علت محورهای سوره دو قصه است: قصه ولادت دو زوج یکی پیر و دیگری نازا و قصه ولادت بدون پدر (ولادت حضرت عیسی). همچنین موضوع شرک به خدا و قرار دادن فرزند برای او، قضیه بهشت و دوزخ، پاداش و عقاب که همگی نیازمند فعال کردن فکر و آگاهی دادن و پویایی کلام است که بتواند وقایع را به خوبی بیان کند. شاید هم وقایع و تصاویر داستانی و درام هم در استفاده مکرر از افعال و ظهور بارز آن در متن آیات تأثیر داشته باشد.^{۲۹}

۴۹ درصد افعال ماضی که اغلب هم از ریشه «کان» و «قال» می‌باشد، که داستان نیازمند گفتگو است و گفتگو نیازمند افعالی این چنین است و بقیه افعال هم افعال تکمیلی گفتگو و نقل داستانی است. درصد پایین فعلهای امر به علت تناسب با طبیعت موضوعات سوره است که فعل «اذکر» که پنج بار تکرار شده، یک پنجم افعال امر وارده می‌باشد؛ چون جو عمومی سوره تدبیر و تذکر می‌باشد و به منظور عبرت و موعظه ذکر شده که هشداردهنده درونی هستند، که برخی اوقات و با فاصله تکرار می‌شوند. از



۳۳

مجله علمی-پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، شماره ۳۳- پاییز ۱۳۹۲

سال نهم



طرفی افعال مضارع ۴۱ درصد افعال وارده سوره است، که شامل ۱۷ درصد متکلم جمع، ۱۶ درصد متکلم مفرد، ۶۳ درصد مخاطب و ۴۲ درصد غایب است. افعال غایب روح داستانی را بیان می‌کند، مخصوصاً داستانهایی که رخ داده و تمام شده است. نکته جالب اینکه در یک چهارم آخر سوره؛ یعنی از آیه ۷۵ به بعد، فعل امر یافت نمی‌شود و این کاملاً منطقی است؛ چون ۳/۴ اول شامل داستانها و بیانهای توصیفی است که نیازمند ارشاد و نصیحت از جانب خداوند است که با این افعال امر نشان داده می‌شود. اما در قسمت پایانی امور عقاید و بیان حقیقتها است که نیازمند افعال امر نیست و بیشتر افعال در این قسمت مضارع است؛ چون جو این آیات از مسائل آتی و آینده همچون قیامت، شفاعت، جواب متقین و جزاء مؤمنان سخن می‌گوید.

۲) حروف جر

حروف جر مورد استفاده در سوره مریم ۱۳۳ حرف است که شامل ۴۱ بار «من»، ۳۱ بار «لام»، ۲۲ بار «باء»، ۱۵ بار «علی»، ۱۴ بار «فی»، ۸ بار «الی» و ۲ بار «عن» می‌باشد. حرف جر «من» بیشتر از بقیه آمده که در اغلب به معنای ابتدای غایت زمانی و مکانی یا معنای جزئیت و تبعیضه آمده است، برخلاف «الی» که کمتر آمده چون در بیشتر موارد ابتدائیت «من» نیازی به بیان غایت نداشته؛ زیرا هدف و معنای آن بدون نیاز به چیز دیگر محقق می‌شده است. علاوه بر معانی محقق شده توسط این حروف، همسویی آوایی و موسیقی در اکثر سیاقها به وضوح قابل مشاهده می‌باشد. برای تأیید این امر برخی آیات را ذکر می‌کنیم:

«مَنْ قَبْلَ سَمِيًّا» و «مَنْ قَبْلَ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» (آیات ۷ و ۹)؛ «أَنْتَى يَكُونُ لِي غَلَامًا» و «أَنْتَى يَكُونُ لِي غَلَامًا» (آیات ۸ و ۲۰)؛ «وَهَزَى إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ» (آیه ۲۵). مثلاً در آیه چهار «إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي» اگر لفظ «مِنِّي» مقدم بر «العظم» می‌شد، خلل موسیقی ایجاد می‌کرد.^{۳۰}

۳) ضمائر

تعداد کل ضمائر	۳۹۲	
منفصل	۸	۲٪
متصل	۲۴۷	۶۳٪
	کاف الخطاب	۳۵
	ت	۱۲
	هاء	۹۳
	ی	۳۷
مستتر	۱۳۷	۳۵٪
نسبت ضمائر متصل غایب به بقیه ضمائر متصل	۳۸٪	

کثرت ضمائر متصل و آن هم غایب کاملاً مناسب روح داستانی سوره می‌باشد و همچنین کثرت ضمائر کاف خطاب که تناسب با مورد خطاب قرار دادن برخی شخصیتها در این سوره دارد.

۴) نمونه‌های دیگر از تکرار

کلمه «الرحمن» ۱۵ بار، کلمات «رب، ربه، ربک، ربی، ربکم» ۲۱ بار و لطف جلاله ۹ بار تکرار شده است. در مورد رب همواره معنای ربوبیت و عبودیت در مقام مناجات بنده با خالقش استفاده شده است، مانند «إِذْ نَادَى رَبَّهُ» در آیه ۳، «رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي» در آیه ۴، «رَبِّ أَنْتَى يَكُونُ لِي غَلَامًا» در آیات ۸ و ۲۰ و یا برای خطاب از جانب خداوند به دلیل ایجاد توجه و تأمل می‌باشد: «قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا» در آیه ۲۴، «قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئًا» در آیات ۹ و ۲۱، و «أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ» در آیه ۱۹.

در مورد لفظ «الرحمن» باید گفت جو عام سوره رحمت و بخشش است و این را سید قطب مورد تأکید قرار می‌دهد و می‌گوید: «صبغه و سیاق غالب این سوره رحمت و رضا و اتصال به خداوند است؛ چون با ذکر خدا به وسیله زکریا شروع می‌شود و لفظ رحمت و معنای آن بسیار در سوره تکرار می‌شود و اسم «رحمن» در آن بسیار آمده است و می‌توان مفهوم نرم بخشش و طنین آن را در کلمات و عبارات یافت.»^{۳۱} در مورد تفاوت لفظ «الله» و «رب» چنین گفته شده است: «رب در موضع تربیت و لفظ الله در

۳۰. نظریه تصویر الفنی عند سید قطب، ص ۱۸.

۳۱. فی ظلال القرآن، ص ۲۳۰.

موضع خداپرستی ذکر می‌شود».^{۳۲}

نتیجه‌گیری

۱. بدیع نه تنها آرایه‌ای لفظی، بلکه آرایه‌ای در راستای معنای مد نظر است و با عمق ارتباط در آیات قرآن به کار می‌رود و نمی‌توان به آن به عنوان اتفاقی ظاهری نگاه کرد.
۲. تکرار به عنوان یک پدیده بدیعی در این سوره بسیار به کار رفته و تأثیر شگرف خود در معنا را ظاهر کرده است.
۳۲. همان، ص ۱۵۵.

۳. تکرار در حروف، افعال ماضی و مضارع در این سوره همگی ناشی از غرض و غایتی خاص و مرتبط با محورهای سوره است که باید بدان توجه داشت.
۴. تکرار واژه رحمن به صورت بسیار در این سوره همسو با فضای رحمت مهربانی سوره است و ابتدای سوره که با ذکر رحمة ربک عبده زکریا آمده مؤید همین مطلب است.
۵. واژه رب به دلیل ارتباط آن با مقوله تدبیر و اداره امور در این سوره تکرار شده و به ترتیب پس از واژه الله و رحمن استفاده شده است.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. باقلانی، ابوبکر، اعجاز القرآن، تحقیق احمد صقر، دارالمعارف، چاپ پنجم، بی تا.
۳. خالدی، صلاح عبدالفتاح، نظریة التصویر الفنی عند سید قطب، اردن، دارالفرقان، چاپ اول، ۱۹۸۳م.
۴. سیوطی، جلال‌الدین، الاتقان فی علوم القرآن، قم، منشورات ذوی القربی، ۲۰۰۸م.
۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: هاشم رسولی محلاتی، دارالمعرفة، بی تا.
۶. عبدالمطلب، محمد، البلاغة و الاسلوبیة، الهيئة المصریة العامة للكتاب، ۱۹۸۴م.
۷. فخر رازی، تفسیر فخر رازی، دارالفکر، بی تا.
۸. قرطبی، محمد، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۹. قطب، سید، فی ظلال القرآن، دارالشروق، چاپ دهم، ۱۹۸۱م.
۱۰. لاشین، عبدالفتاح، البدیع فی ضوء اسالیب القرآن، مکتبة الأنجلو المصریة، چاپ سوم، ۱۹۸۶م.
۱۱. مغنیه، محمدجواد، تفسیر الکاشف، دارالعلم للملایین، چاپ سوم، ۱۹۸۱م.
۱۲. هاشمی، احمد، جواهر البلاغة، تهران، منشورات طوس، ۱۳۷۹ش.
۱۳. هیاجنه، محمود، الايضاح فی الترادف، اردن، دارالکتاب، ۲۰۰۱م.

